

فصلنامه‌ی مطالعات تاریخ ایران اسلامی

سال دوم - شماره اول - بهار ۱۳۹۲، ص ۲۶-۱

بازنمایی گنجینه‌های تفسیری - تعبیری مذهب گریزی در نوشتارهای محمدرضا

پهلوی از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ ش. از منظر مدل پاتر و وترل*

مهدی خوشرفتار^۱

حسین ابراهیمی^۲

چکیده

یکی از مضامینی که مکرراً در پژوهش‌های مربوط به فرهنگ و تمدن ایرانی مطرح بوده، بدگمانی نسبت به دیگری است که در روابط انسانی نخبگان ایرانی و به طور ویژه‌ای در شخصیت محمدرضا پهلوی نمایان بوده است. پژوهش حاضر بر پایه تحلیل گفتمانی و بر اساس مدل پاتر و وترل به گنجینه تفسیری محمدرضا پهلوی و بیگانه ترسی وی نسبت به گروه‌های مذهبی پرداخته است. آنچه بررسی گفتارها و نوشتارهای محمدرضا پهلوی را لازم می‌دارد اینکه وی در تعاملاتش می‌کوشید با تنظیم و تعدیل ماهرانه گفتار خود بر آحاد مردم و ترغیبشان برای مقابله با نیروهای مذهبی تأثیرگذار باشد. محمدرضا پهلوی در ارزیابی گروه‌های مذهبی، هر گروهی را که با معیارهای نظام سلطنتی وی همراهی نداشت را بیگانه خود می‌دانست و نسبت به آن‌ها استعارات، تعبیرات و تفسیرهایی با معانی ویژه بکار می‌گرفت. با کاوش مهارت‌های گفتاری محمدرضا پهلوی است که می‌توان ارتباطات رفتاری وی با نیروهای مذهبی را بازشناخت. این پژوهش به دنبال بررسی مهارت‌های کلامی و چگونگی کاربرد زبان را در زندگی روزمره محمدرضا پهلوی نسبت به نیروهای مذهبی مخالف است و همچنین با کاوش کلمات و استعارات نوع رابطه و نگاه وی به مذهب و نیروهای مذهبی را کشف خواهد کرد. کاربردهای زبانی وی به سمت و سوی معنی‌شناسی و تفسیر و تعبیرشناسی سوق دارد و همین امر در پژوهش حاضر مورد توجه قرار گرفته است.

واژگان کلیدی:

بیگانه‌هراسی، محمدرضا شاه، نیروهای مذهبی، مدل پاتر و وترل.

^۱ - دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل از دانشگاه فردوسی مشهد: aboroomanda@yahoo.com

^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی: hossein.ebrahimi1387@gmail.com

تاریخ تصویب: ۹۴/۰۹/۰۱

* تاریخ دریافت: ۹۴/۰۳/۰۵

۱. مقدمه و مبانی نظری

مفهوم‌شناسی سخنان محمدرضا شاه درباره نیروهای مذهبی نشانگر رویکرد و تعاملات اجتماعی وی در قبال این نیروها می‌باشد. آنچه درباره محمدرضا پهلوی مورد توجه است این که مجموعه مشترکی از اصول و قواعد تعامل یا تمایز را در مواجهات رودرو برای بیان نظراتش در قبال نیروهای مذهبی بکار می‌گرفت و هر شخص دیگری را در سمت‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌هایی که نسبت به وی می‌گیرند، توصیف می‌کند و در گفتارها و نوشتارهای وی نیروهای مذهبی به مثابه بیگانه بکار گرفته می‌شد. در مقوله بیگانه‌هراسی بسامد واژگان مشخص که ارجاع به مذهب گریزی شاه می‌دادند مورد کاوش واقع گردیدند. آنچه برای نویسنده جلب توجه می‌کند این‌که محمدرضا شاه در گفتارها و نوشتارهایش هر کدام از متغیرهای زبانی مذهب گریزی را در جایگاه ویژه‌ای بکار می‌برد. طرز تفکر وی نسبت به نیروهای مذهبی نشان می‌دهد که وی در برابر آن‌ها گفتمان سازی می‌کند و با استفاده از کلمات و الفاظی مخصوص به خود شیوه‌ای خاص از تعریف و توصیف دیگران را بر می‌گزیند؛ شیوه‌ای که نشان می‌دهد نیروهای مذهبی در ذهن و زبان وی جایگاه ویژه یافته است. با ترسیم واکنش‌های شاه به دو دسته رتوریک و استعاره براساس مدل وتزل مشخص شد نیروهای مذهبی در کاربرد استعاره و گاهی در کاربردهای رتوریک لفاظی گونه جای می‌گیرند. با بررسی جدول فراوانی آنچه مورد توجه نگارندگان قرار گرفت این بوده است که شاه تا سال‌های دهه ۴۰ شمسی نیروهای مذهبی را به مثابه بیگانه به شمار نمی‌آورده است و آنچه باید مدنظر قرار گیرد، اینکه با سخنرانی‌های روشنگرانه امام خمینی (ره) بود که نیروهای مذهبی به مقابله با سلطنت پهلوی برخاسته و این گروه‌ها به عنوان بیگانه شاه در کاربردها و متغیرهای زبانی شاه جا باز کرده‌اند.

درخصوص تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی دوره پهلوی کتاب‌ها و مقالات فراوانی به رشته تحریر درآمده و از زوایای متعدد به زندگی و زمانه شاه پرداخته شده است. ماروین زونیس (Zonis) در کتابهای شکست شاهانه و نخبگان سیاسی در ایران، با روانکاوی شخصیت پهلوی دوم، عدم اعتماد به نفس او را عامل بیگانه ترسی و در نتیجه عامل سقوط پهلوی می‌داند. نامنی، بدبینی، بدگمانی، تنفر و بیزاری، ریاکاری، چاپلوسی، بیگانه‌هراسی، فرصت‌طلبی، ترس، بدبینی و خود بزرگ بینی، از عمده‌ترین ویژگی‌ها و خلیات نخبگان سیاسی در ایران معرفی شده است. محسن میلانی در کتاب شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی تحلیلی از علل داخلی و خارجی و پیامدهای انقلاب اسلامی ارائه می‌کند و به توصیف چگونگی و چرایی سرنگونی رژیم به ظاهر شکست ناپذیر محمدرضا شاه در سال ۱۳۵۷ اشاره می‌کند که با یک حرکت مردمی و مسالمت‌آمیز صورت گرفت. برخی از مقالات نیز اشاراتی در این زمینه دارند؛ از جمله احمد اشرف در مقاله‌ای با عنوان توهم توطئه می‌گوید کسی که به پارانویا مبتلاست، تمام وقایع عمده سیاسی و سیر حوادث و مشی تاریخی را در دست پنهان و قدرتمند سیاست بیگانه و

سازمان‌های مخوف سیاسی و اقتصادی و حتی مذهبی وابسته به آن سیاست می‌پندارد. مهدی طاهری در مقاله‌ای با عنوان روانشناسی سیاسی شخصیت محمدرضا پهلوی با تاکید بر نظریه کارن هورنای مشکل اصلی شاه را در ویژگی شخصیتی او می‌داند. هما رحمانی در مقاله‌ای با عنوان بررسی روند تعاملات علمای دینی و محمدرضا شاه به نگرش شاه به مذهب و واکنش‌های نیروهای مذهبی به سیاست‌های محمدرضا شاه پرداخته است. با اینحال درباره روانشناسی گفتمانی و گنجینه تفسیری بیگانه هراسی در گفتارهای محمدرضا پهلوی با رویکرد مدل پاتر (Potter) و وترل (Wetherell) که موضوع این نوشتار است، تاکنون در ایران بحث نشده و در این مقاله به این مهم پرداخته می‌شود.

روانشناسی گفتمانی یکی از رویکردهای تحلیل گفتمان است و هدف آن انجام پژوهش‌های انتقادی است که با تجزیه و تحلیل مناسبات قدرت، دیدگاه‌های هنجاری را صورتبندی می‌کند که از طریق آن با نیم‌نگاهی به امکان تغییر اجتماعی بتوان این روابط را نقد کرد. نگاه روانشناسی گفتمانی به زبان متأثر از زبانشناسی ساختارگرا و برداشت آن از فرد مبتنی بر نوعی مارکسیسم ساختارگرایی است و کانون مطالعات تجربی خود را بر نمونه‌های خاصی از کاربرد زبان در تعاملات اجتماعی متمرکز کرده و هدف آن در این مورد است که افراد چگونه گفتمان‌های در دسترس را با انعطاف به کار می‌گیرند تا از طریق گفتگو در حین تعامل، بازنمایی‌های جهان و هویت‌ها را خلق کنند. نقطه شروع رویکرد روانشناسی گفتمانی این است که همواره از طریق زبان به واقعیت می‌رسیم و به کمک زبان بازنمایی‌هایی از واقعیت خلق می‌شود که به هیچ وجه بازتابی از یک واقعیت از قبل موجود نیست. فرض بر این است که گویندگان از محیط اجتماعی‌شان آگاهی دارند و بر گنجینه زبانی خود مسلط‌اند و می‌دانند که از چه صورت زبانی بهره گیرند. لودویک ویتگنشتاین (Wittgenstein) معتقد است که مدعیات مربوط به حالت‌های روانی باید به منزله فعالیت‌های اجتماعی تلقی شوند و همین امر مورد استناد روانشناسی گفتمانی قرار گرفته است.

زبان امری است که وابسته به بستر یا مناسبت آن می‌باشد و روانشناسان گفتمانی کاربرد زبان را گفتمان می‌نامند. روانشناسی گفتمانی به کاربرد زبان در یک موقعیت مشخص توجه دارد در این پژوهش به طور عمده از آثار جان‌اتان پاتر و مارگارت وترل در حوزه نظریه و روش و تحقیق‌های تجربی و روانشناسی گفتمانی بهره خواهیم برد؛ چراکه آثار این دو نقش اساسی در گسترش این رویکرد داشته است. نظریه پردازان روانشناسی گفتمانی چنین فرض گرفته‌اند که افراد به دنبال همسازی در تفکراتشان هستند. روانشناسان گفتمانی معتقدند که فهم جهان امری تاریخی، اجتماعی و در نتیجه تصادفی است، یعنی یا پیش زمینه‌های تاریخی شخصی برای شناخت جهان دارد و یا با تعاملات اجتماعی جهان را می‌فهمد و یا تصادفی به فهم جهان می‌پردازد روان‌شناسان گفتمانی اعتقاد دارند که افراد همسازیهایی شخصیشان را به چالش می‌کشند، یعنی افراد در

صحبت‌هایشان نوساناتی وجود دارد که گفته‌های دیگرشان را نقض می‌کند و تلاش برای همساز کردن تمامی نگرش‌های یک فرد با هم یعنی حذف نوسان مشکل است. اینکه چه چیزی همساز یا ناهمساز است به موقعیت اجتماعی فرد بستگی دارد و نشان می‌دهد که همساز یا ناهمسازی، استراتژی‌های رتوریک در یک کاربرد زبانی مشخص‌اند (Potter and Wetherell, 1987:38). روانشناسان گفتمانی نظریهٔ هویت اجتماعی «را اصلی‌ترین و سودمندترین دستاورد رویکردهای گفتمانی می‌دانند. براساس روانشناسی گفتمانی زبان بیانگر تجربیات و واقعیت‌های روانی و ذهنی است. روانشناسی گفتمانی بر این امر تاکید دارد که گفتمان جهانی را خلق می‌کند که گوینده آن را واقعی و حقیقی می‌داند. گفتمان واقعیت‌های روانی و ذهنی را می‌سازد و آن را کاربرد زبان در موقعیت خاص یا کاربرد در متون و گفتگوهای روزمره می‌نامند (Potter and Wetherell, 1992: 152).

پاتر و وترل به جای گفتمان، اصطلاح گنجینه‌های تفسیری را بکار می‌برند و مدلی برای یافتن شناخت و بصیرت راجع به ارتباطات، کنش اجتماعی و برساختن دیگری و جهان است. آنان بیان می‌کنند که گفتمان چگونه در ارتباط با کنش اجتماعی ساخته می‌شود، چگونه در تعامل اجتماعی درکشان از جهان را می‌سازند و این درک‌ها چه کارکرد ایدئولوژیکی برای حمایت از گونه‌های مختلف سازمان اجتماعی مبتنی بر مناسبات قدرت نابرابر دارند. پاتر و وترل گفتمان را هرگونه تعامل شفاهی و مکتوب، معانی، گفتگوها، روایت‌ها، تبیین‌ها، تفسیرها و لطیفه‌ها تعریف می‌کنند و با بیان اصطلاح گنجینه تفسیری تاکید می‌کنند که کاربرد زبان در زندگی روزمره انعطاف‌پذیر و پویاست. یک گنجینه تفسیری حاوی تعداد محدودی اصطلاح است که در چارچوب یک سبک و گرامر به کارگرفته می‌شوند. منظور از گنجینه تفسیری خوشه‌های قابل فهم اصطلاحات، توصیفات و صنایع ادبی است که حول استعاره‌ها یا تصاویر روشن بیان می‌شوند و هر گنجینه منابعی را فراهم می‌آورد که افراد می‌توانند با آن‌ها روایت‌هایی از واقعیت را بسازند. این دو تحلیل می‌کنند که چگونه برداشت افراد از خودشان، تجربیاتشان و رخدادها به مثابه اموری یک دست، واقعی و پایدار تثبیت و چگونه تفسیرهای رقیب به نام تفسیرهای باطل و دارای سوگیری معرفی می‌شوند و به تفسیر تأثیرات ایدئولوژیک تفسیرهای افراد علاقمندند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۱۸۹-۱۷۹). آن‌ها ایدئولوژی را یک پرکتیس میدانند و معتقدند که قدرت آن دارای نظم گفتمانی و منتشر شده است و هدف آن نشان دادن این است که تأثیر گفتمان‌ها عبارتند از پیشبرد منافع یک گروه به زیان منافع گروه‌های دیگر.

۲. گنجینه فردی شاه

مذهب گرایی و اعتقادات محمدرضاشاه

بررسی تحولات ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ ش. از موضوعات جالب و قابل مطالعه بوده است. پهلوی دوم برخلاف پدرش، به مبارزه رودرو با دین و مذهب برنخاست و در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳ ش. که تهدیدات مختلفی از سوی حزب توده و طرفداران مصدق متوجه وی بود، سعی می‌کرد خود را فردی مذهبی نشان دهد و درصدد بود، از مذهب و سنت به عنوان یکی از منابع مشروعیت بخش به سلطنت بهره ببرد. شاه اقداماتی انجام داد که نیروهای مذهبی باورشان شد که محمد رضا شاه آن رویه مبارزه جویانه پدرش به مذهب را رها ساخته است. اولین اقدام محمد رضا شاه در راستای گرایش‌های مذهبی، بازگرداندن آیت‌الله قمی بود (میلانی، ۱۳۹۱: ۴۱۹). وی به دیدار آیت‌الله بروجردی زمانی که در بیمارستان بستری بود رفت و دست روحانیت و نیروهای مذهبی را برای انجام امور مذهبی بازگذاشت. دلیل بازگذاشتن عرصه برای روحانیون و تقویت نیروهای مذهبی ترس شاه از کمونیسم و ایده‌های مارکسیستی بود که توسط حزب توده مخفیانه دنبال می‌شد و از طرف دیگر احساس می‌کرد با استفاده از روحانیت، به‌ویژه در سال‌های اول سلطنت و احساس تنهایی و به قول آبراهامیان دوران فترت (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۸۱) به دنبال آن بود تا متحدینی برای مقابله با دشمنان خارجی و مخالفان داخلی از جمله محمد مصدق و قوام‌السلطنه پیدا کند. محمدرضاشاه در ابتدا و شروع سلطنت خود مکرراً و به دفعات زیاد از دخالت روحانیت و نیروهای مذهبی و حضورشان در صحنه سیاسی یاد می‌کرد، همچنین رژیم شاهنشاهی مراکز اسلامی و مذهبی را سرکوب نمی‌کرد؛ چرا که توانایی آن را نداشت و قادر به انجام این امر نبود.

شاه در گفتارها و نوشته‌هایش خود را فردی معتقد به امور مذهبی نشان می‌داد که همواره مورد توجه و مرحمت اولیای دین بوده ان دو در حوادث و بلایا او را از بیماری حادثه و سوءقصد نجات داده‌اند (پهلوی، ۱۳۴۷: ۹۷). شاه به زیارت اماکن مذهبی می‌رفت. در مراسم عاشورا در مسجد سپهسالار و کاخ گلستان شرکت می‌کرد و هر سال نو به زیارت مشهد مقدس می‌رفت و دو بار هم به زیارت خانه کعبه رفت. به انتشار قرآن مجید همّت می‌گماشت و مراسم سلام رسمی در روزهای عید سعید فطر، عید قربان و عید غدی خم و مبعث برگزار می‌شد شرکت می‌جست، زیرا بر این تصور بود که خداوند پشتیبان اوست (برژنسکی، ۱۳۶۲: ۱۵۹؛ هویدا، ۱۳۸۲: ۱۵۳). تمام شبکه مؤسسات مذهبی؛ مثلاً مساجد و مراکز آموزش دینی، اجازه فعالیت داشتند، رهبران سیاسی مذهبی در صورت مبارزه فعال با رژیم به زندان می‌افتادند، اما برای فعالیت مذهبی هیچ محدودیتی وجود نداشت، چنانکه حتی اسلام‌گرایان به گفته آبراهامیان «روحانیون مخالف تندرو» (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۵۸۵) به غیر از آیت‌الله خمینی که پس از قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ ش. در تبعید به سر می‌بردند، شبکه حاضر و آماده‌ای را در اختیار داشتند. محمدرضاشاه احساس می‌کرد که روحانیت

به دنبال ترویج دین بوده و مایل به ورود به صحنه سیاسی نیستند. بی‌توجهی رژیم نسبت به توان نهضت اسلامی به نحو چشمگیری به قابلیت و توان این نهضت افزود (بهرروز، ۱۳۸۰: ۲۳۱). محمدرضا پهلوی تمام طیف‌های سیاسی غیرمذهبی از جمله طیف‌های میانی و طیف‌های غیررادیکال سیاسی که منتقد جنبه‌های خاصی از حکومت بودند، را سرکوب و حذف کرد، تنها نیروی سیاسی که اجازه فعالیت آزادانه و نامحدود را داشت و مجله‌ها و روزنامه‌های آن‌ها بدون سانسور ساواک چاپ می‌شد و تنها نیرویی بودند که می‌توانستند مدرسه راه بیندازند مدرسه رفا، مدرسه علوی و اردوهای تابستانی راه می‌انداختند. محمدرضا شاه پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۳۲ ش. خطاب به ملت ایران مخالفان را خائنین معرفی می‌کند و اظهار می‌دارد که با عنایت خداوند به ایران بازگشته است می‌گفت:

«ملت خداپرست، میهن‌دوست و شرافتمند ایران در حادثه بهمن ۱۳۲۷ ش. که خائنین قصد جان مرا کردند، تنها حمایت خداوند متعال بود که آن روز نخواست حوادثی شوم استقلال و ملیت، دین و ناموس کشور کهن و مردم آن را که مایه مباهات و افتخار تاریخ بودهاست نابود کند» (پهلوی، ۱۳۳۲: ۳۱۴/۱).

مضمون این پیام از چند جهت قابل تأمل است گویای تنش‌هایی است که در بطن اجتماع سیاسی ایران وجود دارد. شاه می‌خواست از این حادثه برای ایجاد پیوند عاطفی خود و ملت ایران استفاده کند و خود را مانند مردم ایران مذهبی می‌دانست. اعتقاد داشت که تقدیر سرنوشت او و مردم را به گونه‌ای قرار داده که با یاری خدا خائنین نتوانند استقلال، ملیت، دین و ناموس کشور را از بین ببرند. در حالی که خود را شاه قانونی کشور می‌دانست از وجود به گفته او خائنین رنج می‌برد. شاه خود را مورد توجه ذات الهی میدانست که او را از خطرات حفظ کرده و خداوند می‌خواسته تا او را بر قدرت نگهدارد.

با افزایش قدرت و تمرکز همه اختیارات در دست شاه، وی خود را موجودی برگزیده شمرد که به وسیله خداوند برای انجام رسالت نجات کشور انتخاب شده است. وی ادعا می‌کرد شخص وی و سلطنتش مورد تأیید و حمایت خداوند است و تا زمانی که خداوند مقرر کرده و هیچ اتفاقی برای او نخواهد افتاد (فالاحی، ۱۳۶۶: ۳۳۷-۳۳۹). محمدرضا شاه در تمام طرح ریزی‌ها و برنامه‌ها و نقشه‌هایش نقش اسلام را اساسی، مقدس و مهم میدانست او می‌گوید «در تمام این طرح ریزی‌ها و نقشه‌ها، دو عامل می‌بایست بهر حال برای ما اساسی و مقدس باشد: یکی اتکا به اصول معنویت و اعتقادات مذهبی که طبعاً در مورد ما عبارت از مذهب اسلام است و دیگری حفظ آزادی‌های فردی و اجتماعی و حتی تقویت آن‌ها به طوری که از هر وقت دیگر در تاریخ ما قوی‌تر و بیشتر باشد، زیرا هر قدر هم پیشرفت مادی درخشان باشد اجتماعی که در آن ایمان مذهبی و اصول معنوی و آزادی‌های فردی و اجتماعی وجود نداشته باشد قابل دوام نیست، و تازه

در آن لطف و جاذبه ای نمی‌توان یافت. فکر می‌کنم اصولاً برخوردار نبودن از لذات معنوی و روحی خود ابتلاء بزرگی است که برای کمتر جامعه‌ای قابل تحمل است». (پهلوی، ۱۳۴۵: ۲۰). محمد رضا شاه خود را مبلغ آیین اسلام می‌دانست و به آن استناد می‌کرد. او درباره ملی کردن می‌گوید:

«ملی کردن جنگل‌ها در کشور گذشته از آن که مطابق با مصالح عالیه ملی ماست، با روح و مفهوم تعالیم اسلامی نیز تطبیق دارد، زیرا در احادیث اسلامی آمده است که: مسلمانان در سه چیز با یکدیگر شریکند: آب و آتش و مراتع» (همان، ۱۳۴۵: ۵۹)

شاه معتقد بود که هر بار به شکل معجزه آسایی از مهلکه نجات یافته و خدا می‌خواهد که او در انجام مأموریتش برای وطن پا بر جا و استوار باشد و خداوند می‌خواهد کارهایی به دست او انجام شود که به دست دیگری ساخته نبود. شاه تقدیرگرا بود و آنچه در طول دوران حکومتش رخ می‌داد را کار خدا میدانست. او می‌گوید: «من در تمام آنچه کرده‌ام، و آنچه خواهم کرد، خود را جز عاملی برای اجرای مشیات الهی نمی‌بینم» (همان، ۱۳۴۵: ۲۰). در جریان برنامه‌هایی که برای اجرای اصلاحات اجتماعی و ارضی پیاده می‌کرد بر رعایت اصول اسلام تاکید داشت و اتکا به اصول معنویت و اعتقادات مذهبی که مربوط به دین اسلام است را مبنای انقلاب خود میدانست. می‌گفت: «هم مردم و جامعه ما به دین و معتقدات خود صمیمانه پایبند هستند و هم مفهوم واقعی مذهب تحکم کننده و قوام دهنده نظم روحی و معنوی ما است» (پهلوی، ۱۳۴۵: ۱۹).

محمد رضا شاه گمان می‌کرد کمر بسته امام رضا(ع) است و نام رضا را برای ملت ایران نامی مقدس میدانست که قلب هر ایرانی را روشن می‌سازد. اسامی خود شاه و بیشتر فرزندان او اسامی مذهبی و شیعی بودند (نجفی، ۱۳۵۵: ۲۳۰-۲۶۳). ایران را سرزمین پاک رضوی میدانست و معتقد بود که قلب شاهنشاه، همیشه و همه جا به مهر شاه خراسان روشن بوده و هست و: «شاهان بزرگ پهلوی نام رضا دارند، رضا شاه کبیر، اعلی حضرت محمدرضا پهلوی و والا حضرت رضا ولیعهد جوان بخت ایران، از خداوند بزرگ مسئلت دارم که این نام مقدس را در ایران پایدار و روشن بدارد. این نام مقدس بهترین فال نیک برای توفیق و بقای دودمان پهلوی، در ظل توجه و تائید خاص حضرت ثامن الائمه علیه السلام در راه خدمت به خلق است.» (پهلوی، ۱۳۵۵: ۵۶)

معتقد بود که در زمان حکومت او آستان قدس رضوی بدست او و با همکاری او اعتلا یافته و در ردیف بنیادهای مذهبی جهان اسلام قرار گرفته است می‌گفت: «در زمان سلطنت من، آستان قدس رضوی و مرقد مطهر حضرت رضا (ع) به اوج عظمت و اعتلا رسید و در شمار مهم‌ترین بنیادهای مذهبی جهان اسلام قرار گرفت» (پهلوی، ۱۳۷۱: ۳۱) محمدرضا شاه برای خود رسالتی قائل بود که احساس می‌کرد خدا او را برای انجام مأموریتش حفاظت می‌کند و این خواست خداست که برخی امور به دست او انجام شود. معتقد بود اگر خدا او را برای حکومت بر ایران نمی‌خواست تا کنون چندین بار سرنگون گشته بود. محمدرضا پهلوی به این گونه مسائل باور داشت و معتقد بود که

خواب‌نما شده است و باور داشت که امیرالمؤمنین و حضرت ابوالفضل به او کمک کرده‌اند می‌گفت:

«اندکی بعد از تاجگذاری پدرم، من مبتلا به حصبه شدم و در اوج بیماری بود که شبی علی ابن ابیطالب (ع) را به خواب دیدم ... علی (ع) در دست راست خود شمشیر معروفش ذوالفقار را داشت و در دست چپش جامی محتوی یک مایع که به من داد تا بنوشم و من چنین کردم. فردای آن شب تب من فرو نشست و حالم رو به بهبودی رفت» (پهلوی، همان: ۳۲).

از رهگذر پیچیدگی‌ها و ظرایف تعاملات محمدرضا پهلوی است که می‌توان درک درستی از رفتار او در برابر گروه‌های مذهبی دریافت. وی که از ابتدای سلطنت خود را مذهبی می‌دانست، در گفتارها و نوشتارهای خود به گونه‌ای سخن می‌راند که می‌توان دیدگاه مثبت وی را در قبال نیروهای مذهبی مشاهده کرد، آنگونه که در دهه اول و دوم از طیف‌های مسالمت‌جو و مصلحت‌اندیش حمایت می‌کرد. او بر پایی مراسم مذهبی را آزاد گذاشته بود و روحانیت و نیروهای مذهبی به قدری آزادانه فعالیت داشتند که می‌توانستند شبکه گسترده، منسجم و شگفت‌انگیزی و پیوند ناگسستنی با مردم ایجاد کنند. خود را مورد عنایت خداوند می‌دانست و اعتقاد داشت که اگر خداوند او را حمایت نمی‌کرد، در چندین سوء قصد جان داده بود. اعتقاد پیدا کرده بود که خداوند او را در انجام امور همراهی می‌کند و مایل بود ایران را به دوران با عظمت باستان برساند و دوران کوروش را بازسازی کند. اما برخلاف این باورش مجذوب آیین‌های ایران باستان شده بود که به دوران پیش از اسلام بر می‌گشت و با طراحی ایده تمدن بزرگ دیگر اسلام را از بدنه حکومت به حاشیه رانده بود و مطابقت تصمیماتش با آیین‌های اسلامی برایش مهم نبود و رویه‌ای در پیش گرفت که با رفتارهایش متناقض می‌نمود. آن‌طور در گفتارهایش بارها خود را مذهبی میدانست اما در مقابل رویه‌ای غیراسلامی و سکولار در پیش گرفته بود. در این دوران شیوه رفتاری و گفتاری خاص در وجود او نمایان بود و سعی می‌کرد اسلام را با پیشرفت‌های مورد نظرش همسان سازد که این دو با همدیگر نمی‌ساخت. همچنین در آن دوران بارها از دوران کوروش کبیر به عنوان نماد ایران یاد کرده بود که بنیان نخستین پادشاهی تاریخ را گذاشته است و خواهان بازیابی قدرت آن دوران بود. در مقابل مقبره کوروش چنان خودنمایی می‌کند و خود را مدیون کوروش می‌داند که تاریخ چنان ادای دینی را به یاد نداشت و خود را وارث آن می‌دانست.

۳. شکاف و اختلاف بر سر مفهوم دین

مجادله بر سر وجوه دین و رابطه آن با قدرت

میان شاه و نیروهای مذهبی تا اوایل دهه چهل رویارویی مستقیمی صورت نگرفته بود و سیاست نوسازی دولت به شدت موقعیت طبقات سنتی از جمله روحانیون را دچار چالش کرده بود تا قبل از دهه چهل روحانیت نیز قصد سازش با رژیم شاه را داشت به گونه‌ای که با ارائه لایحه

انجمن‌های ایالتی از سوی دولت علم، امام خمینی (ره) با احترام نامه‌ای به شاه نوشتند و درخواست کردند اسلام را در لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی شرط کند. این اقدام باعث عقب نشینی تاکتیکی شاه شد. پس از این مرحله طوفانی و شروع تنش‌های خیره کننده میان نیروهای مذهبی و شاه بود که به سی و هفت سال سلطنت شاهانه پایان داد و شکست شاهانه شکل گرفت. پس از سال ۱۳۴۲ش. نیروهای مذهبی در کلام محمدرضا شاه تقسیم‌بندی شدند و گروهی که مخالف رژیم بودند، توسط حکومت سرکوب می‌شدند. پس از قیام پانزده خرداد ۴۲ مخالفین مذهبی زیادی بر علیه شاه به پا خواستند و گروهی شکل گرفت که شاه آن‌ها را «مرتجعین سیاه» (پهلوی، ۱۳۴۲: ۱۷۲) نام نهاد. شاه در سال‌های دهه ۴۰ یعنی در اوج انتقاداتش از روحانیون، می‌دانست که نباید در حملاتش موضعی ضد مذهبی انتخاب کند و به همین خاطر گرچه در آن چند ماه حملات شدیدی را علیه روحانیون انقلابی در سخنرانی‌هایش انتخاب کرده بود، اما در همان ماه‌ها بارها در سخنان خود به اعتقادات عمیق اسلامی خود اشاره کرد و تاکید داشت که در حیات اجتماعی هر جامعه‌ای، مذهب جایگاه ویژه و ضروری دارد.

شاه می‌خواست آن روایتی از مذهب را در ایران عنلی سازد که جدای از سیاست و در حوزه شخصی بماند، به همین دلیل روحانیون و آیات اعظامی که شاه را راهنمایی می‌کردند و در جریان امورات سیاسی بدنبال حکومت مشروطه بودند را دشمن خود نمی‌دانست. تا سال ۱۳۴۲ محمدرضا شاه نسبت به نیروهای مذهبی بدبین نبود به گونه‌ای که در سال ۱۳۳۴ با درخواست و فشارها و تهدید مستقیم روحانیون، بهائیان ایران را مورد حمله قرار داد. شاید در این زمان شاه آنقدر قدرتمند نبود که بتواند با روحانیون رویارویی کند. اما با اعلان لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و تغییر در چند و چون انتخابات، پیشنهاد دادن حق رأی به زنان، پیشنهاد آزادی در ادای سوگند به هر کتاب آسمانی از سوی دولت باعث شد تا روحانیون به طور جدی وارد کارزار سیاست شده و به مخالفت با شاه بپردازند. نوک حمله روحانیون به آن قسمت لایحه بود که ضرورت ادای سوگند به قرآن را منتفی می‌کرد. در اینجا روحانیون مخالف شاه توانستند شاه و علم را به عقب نشینی وادار کنند و گفتمان سیاسی جامعه در این زمینه را تعیین کنند.

امام خمینی که دیگر رهبر و پرچمدار مبارزه و مخالفت با لایحه پیشنهادی بود در نامه‌ای به شاه می‌نویسند:

«دولت در انجمن‌های ایالتی و ولایتی اسلام را در رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زنها حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علمای اسلام و سایر طبقات مسلمین است» (تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، بی‌تا: ۲۵۳-۲۵۲).

شاهنیز در پاسخ به تلگراف امام نوشت:

«ما بیش از هرکس در حفظ شعائر دینی کوشا هستیم» و در پایان این تلگراف یادآور شد «ضمناً توجه جنابعالی را به وضعیت زمانه و تاریخ و همچنین به وضع سایر ممالک دنیا جلب

می‌نماییم. توفیقات جناب مستطاب را در ترویج مقررات اسلامی و هدایت افکار عوام خواهانیم» (همان، بی تا: ۲۵۲).

شاه با یک عقب نشینی تاکتیکی درباره لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، دوباره در ۱۶ دی ماه ۱۳۴۱ از تغییرات مهمی خبر داد که « مبنای رژیم آینده ایران» را تغییر خواهد داد و آنگاه در ۱۹ دی ماه در جلسه کنگره ملی دهقانان از اصول شش گانه انقلاب شاه و مردم سخن راند. شاه معتقد بود که پس از انتخابات ششم بهمن ۱۳۴۲ که مردم به آن رأی مثبت دادند، مملکت ایران وارد مراحل جدیدی از پیشرفت شده است که نیروهای مذهبی می‌خواهند مانع آن گردند. محمدرضا شاه معتقد بود که روحانیت هر چه قدر در مسیر انقلاب سفید «انقلاب شاه و ملت» و تدوین برنامه های اقتصادی و اصلاحات ارضی مانع ایجاد کند کشور به گونه‌ای مستقل به مسیر پیشرفت خود ادامه خواهد داد. چنانکه در پیام ۲۸ مرداد ۱۳۴۵ می‌گوید:

«شما مردم اصیل ایران در روز ۲۸ مرداد به خاطر استقلال و سعادت کشور خود جانفشانی کردید و می‌بینید که امروز این منظور بزرگ به خوبی تأمین شده است با این انقلاب، بندهای کهن گسسته شد و فئودالیسم و ارتجاع که دید زمانی جامعه ایرانی را در حال عقب‌ماندگی نگاه داشته بود برای همیشه از این سرزمین رخت بر بست» (پهلوی، ۱۳۴۵: ۲/۴۱۰۰).

پس از حوادثی که در ابتدای دهه ۴۰ رخ داد و جهت گیری شاه را نسبت به نیروهای مذهبی تند کرد، و امام خمینی تبعید شدند و چندین نفر از جمله نواب صفوی به شهادت رسیدند، گذشت زمان باعث شد تا شاه از سوی روحانیت احساس خطر نکرده و به تمجید از روحانیون میانه رو پردازد، به گونه‌ای که چندین نفر از مروجین مذهبی در سال ۱۳۴۸ به دیدار وی رفتند و او در این دیدار خطاب به آنها می‌گوید:

«در چند روز اخیر هر جا پا گذاشته‌ام، نخستین مطلبی که از جامعه روحانیت شنیده‌ام این بود که ما آنها را در صف اول سربازی وطن برای مبارزه با بداندیشان مملکت قرار دهیم» (همان، ۱۳۴۸: ۶/۵۲۸۰).

محمد رضا شاه در سخنرانی‌های خود از انقلاب سفید به عنوان اهرمی در مقابله با مخالفان استفاده می‌کرد و پس از قیام پانزده خرداد هرچند به آن ارجاع می‌داد اما در پایان این دهه دیگر نامی از مخالفت روحانیت در سخنان او دیده نمی‌شد و کسانی که با او مخالفت کرده بودن را بداندیشانی می‌دانست که تابع منافع خارجی هستند. وی گفته است:

«البته باید ناگفته نگذاشت که اکثریت بزرگ روحانیون مملکت یعنی روحانیون واقعی از این تحریکات (منظور اقدامات سال ۱۳۴۲ است) به کلی برکنار بودند» (پهلوی، ۱۳۴۵: ۴۶۷۵).

شاه با تبعید آیت الله خمینی به خارج از کشور احساس می‌کرد شیرازه و انسجام نیروهای مذهبی تدریجاً و مخالف رژیم از هم گسست. در پی این اقدام او سعی می‌کرد روحانیون میانه رو را به حمایت از رژیم دعوت کند. او در سرکوب مخالفان قیام ۴۲ نامی از واژه روحانیون در کنار

مخالفان نمی‌آورد. وی در سال ۱۳۵۵ در مصاحبه با الیویه خبرنگار فرانسوی بیان می‌کند که خیالش از بابت روحانیون راحت است چرا که دیگر اعتراضی چالش برانگیزی شکل نمی‌گیرد. شاه در جواب سؤال الیویه که از دشواری‌های ملاحا از او می‌پرسد می‌گوید:

«امروزه فکر نمی‌کنم که بتوان از دشرژیم صف کشی کنند. شاه در پاسخ به این سؤال الیویه که پرسید هیچ بخشی از جامعه روحانیت ایران پشت سر او [آیت‌الله خمینی] نیست؟ این گونه پاسخ گفت: نه در اینجا هیچ کسی به او رجوع نمی‌کند به جزء تروریست‌ها، به اصطلاح مارکسیست‌های اسلامی هم گاهی نام او را به زبان می‌آورند فقط همین» (پهلوی، ۱۳۵۵: ۸۸۶۹/۱۰).

۴. امرگفتمانی و امرذهنی در برداشت‌های دینی شاه

آلترناتیویتهایی که محمدرضاشاه در برابر نیروهای مذهبی بکار می‌گرفت، برای سرکوب آن قشر از روحانیونی بود که با اعمال انقلابی در مقابل او صف آرایی کرده بودند ایجاد ایدئولوژی جدید و تقویت نیروهای مذهبی مصلحت‌اندیش از جمله این گونه اقدامات بود؛ چراکه تا وقتی آیت‌الله بروجردی در قید حیات بودند و محمدرضاشاه برای کسب قدرت به روحانیت نیازمند بود و در سخنانش به طور مکرر خود را مذهبی می‌دانست تا سال‌های اوایل دهه ۴۰ در سخنانش از روحانیت به عنوان مخالف نامی نبرده است. با فشار امریکا، اصلاحات ارضی در اوایل دهه ۴۰ برای ریشه کن کردن بنیادها و ریشه‌های نفوذ کمونیسم در ایران انجام می‌گرفت افراط محمد رضا در کمونیسم ستیزی به خاطر جلب اطمینان واشنگتن و لندن بود تا آن‌ها مطمئن شوند که در ایران سنگر مستحکمی در برابر نفوذ کمونیسم وجود دارد (دیبا، ۱۳۷۹: ۲۷۲). شاه گمان می‌کرد اصلاحات با مذهب سازگار نیست و حامیان خارجی او نیز از موضع خود عقب نخواهند نشست.

۵. کنش‌های ایدئولوژیک رژیم پهلوی

کارکرد اصلی و بنیادی ایدئولوژی تداوم و بقای قدرت سیاسی گروهی است که بر اساس رویکردی خاص بر جامعه‌ای حاکم گشته است. ایدئولوژی در پی توجیه حکومت است و نیز چارچوب ارزش‌ها و آرمان‌هایی را طراحی می‌کند که حکومت برای رسیدن به آن‌ها تلاش می‌نماید. در واقع ایدئولوژی‌ها با ارائه هویتی یکدست به افراد جامعه (ایگلتون، ۱۳۸۰: ۳۹) به تولید و ارائه معانی و ارزش‌های متفاوت در زندگی اجتماعی می‌پردازد و مجموعه‌ای از اندیشه‌های نسبتاً منسجم و یکپارچه را در اختیار جامعه قرار می‌دهد، اندیشه‌هایی که به مشروعیت بخشیدن به قدرت سیاسی یاری می‌رساند (ریکتور، ۱۳۸۲: ۳۲). ایدئولوژی را می‌توان سازواره‌ای دانست که ارکان دولت را به هم و دولت و جامعه را به یکدیگر پیوند می‌دهد و زمینه را برای طبیعی و ضروری بودن دولت مناسب و در نتیجه، بقای حکومت را تضمین می‌کند. برای متناسب ساختن

ایدئولوژی دولت با شرایط و اقتضائات جدید - با استوار شدن زمینه‌های سیاسی و اقتصادی برای سیاست گذاری کلان فرهنگی در دهه ۴۰ - رژیم پهلوی، دست به ایجاد یک ایدئولوژی زد که نویسندگان از آن به «رژیم پهلویسم» یاد می‌کنند. (هنرمند، ۱۳۴۹: ۳۹).

با این تحولات بود که رژیم در پی ایجاد ایدئولوژی همسان با تغییرات بود و عناصر مشروعیت بخش سنتی با عناصری نوین جایگزین شد و پهلویسم شکل گرفت. پهلویسم بیانگر ایدئولوژیک بودن رژیم پهلوی است که بر نظامی از باورها در قالب افکار و عملکردهای دستگاه حکومتی متجلی می‌گشت و شخص شاه مهم‌ترین ایدئولوگ سیاسی پس از قیام ۲۷ شد. کتاب‌های مأموریت برای وطن، انقلاب سفید و به سوی تمدن بزرگ از جمله نوشته‌های وی در طول دهه - های ۴۰ و ۵۰ است که تمدن بزرگ آریایی مورد نظرش را ترسیم می‌کند. پهلویسم می‌خواست عناصر ایران باستان در تاریخ شاهنشاهی را با ایران اسلامی و عناصری از سوسیالیسم و لیبرال دموکراسی غربی ترکیب کرده و در قالب جدیدی ارائه کند. شاهو مسئولین اعتقاد داشتند که پهلویسم با ترکیبی ساختگی از هر نوع ایدئولوژی دیگری در دنیا برتر است انقلاب سفید را رکن اساسی ایدئولوژی خود می‌دانست. وی در نوشته‌ها و سخنرانی‌هایش طراحی و اجرای انقلاب ایران را نتیجه فکر خلاق و نبوغ خود می‌دانست (پهلوی، ۱۳۴۵: ۲۲) و به هنگام صحبت از انقلاب سفید از آن با عنوان‌هایی چون «انقلاب ما»، «فلسفه من» و «فلسفه اجتماعی من» نام می‌برد و مدعی بود که پس از مطالعه کافی در جامعه و بررسی مسائل و مشکلات به این نتیجه رسیده که کشور به یک انقلاب عمیق و اساسی احتیاج دارد تا بتواند به همه تناقضات اجتماعی و عوامل ظلم و استثمار پایان دهد (شاعری، ۱۳۵۰: ۲۰) و با یک جهش تاریخی به تمام مناقشات اجتماعی پایان داده و همه عواملی را که باعث ایجاد ظلم، بی عدالتی و عقب ماندگی شده از بین ببرد (پهلوی، ۱۳۴۵: ۲۳). انقلاب سفید راهی بود که جامعه ایرانی را از «وضع ناگوار قرون وسطایی» بیرون می‌آورد. (همان، ۱۳۴۵: ۴۳) و به عصر رنسانس و تمدن رهنمون می‌شد.

شاه اعطای اسناد مالکیت به دهقانان را دادن اسناد آزادی دهقانان از چنگال ظلم و ستم و استثمار می‌داند (پهلوی، بی تا: ۵۸۶۰). همچنین وی، اعطای حق رأی به زنان را برطرف کردن آخرین ننگ اجتماعی و پاره کردن زنجیری می‌دانست که نیمی از کشور را در خود محصور کرده بود و قدم اول آن در زمان پدرش رضاشاه برداشته شده بود (پهلوی، بی تا: ۳۱۳۴). انقلاب سفید در نظر داشت طی مدت کمتر از یک نسل به چنان پیشرفت‌های سریعی و اساسی‌ای دست یابد، که جامعه ایرانی را به آستانه «تمدن بزرگ» برساند. این تمدن بزرگ که ایران شاهد درخشش کامل آن خواهد بود، جلوه‌ای از «تمدن شکوهمند آریایی» بود (پهلوی، بی تا: ۲۳۴). شاه و دستگاه های ایدئولوژیک دولت نسبت به جایگاه مشروعیت بخشی دین به نظام سلطنت کاملاً آگاه بودند (علم، ۱۳۷۲: ۱۰۸) به همین دلیل شاه از نیروهای مذهبی حمایت می‌کرد و با دین به رویارویی مستقیم نپرداخت و سعی می‌کرد آن را تحت کنترل بیاورد. شاه در پی آن بود تا هویت‌های پراکنده در ایران

را تحت لوای ایدئولوژی پهلویسم متحد سازد و هویت ملی واحد ارائه کند. این هویت ملی، در مقابل اسلام و هویت اسلامی، کانون گفتمان مدرنیسم پهلوی را تشکیل می‌داد (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۹-۲۰). در هویتی که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ برای ایران طراحی می‌شد، دین اسلام نقش اصلی و اساسی را نداشت و حتی در قرائت‌های رسمی و نیمه رسمی، دین اسلام نه تنها خدمتی به ایرانیان نکرده بود، بلکه عامل نابودی علم و تمدن ایرانی محسوب می‌گردید (صفا، بی تا: ۳۳-۳۱). شاه در مسیر مدرنیزاسیون مانعی جدی چون دین و روحانیت را می‌دید و تصمیم به تضعیفشان گرفت.

۱-۵. جایگاه نیروهای مذهبی مصلحت‌اندیش در افکار و تصورات شاه

یکی از پایه‌های سیاست شاه در راه تحکیم قدرتش، بهره‌برداری و جلب حمایت روحانیون بود. مبالغی پول در نهادهای مذهبی و خیریه پخش می‌کرد و بدنبال سازش با این طیف مهم بود. در مجموع، اگر چه علما هر از گاهی به صورت لفظی مشروعیت شاهان را زیر سؤال می‌بردند، همواره آنان را مورد تفقد و لطف خویش قرار می‌دادند. میرزا آقاخان کرمانی می‌گوید: «از آنجا که ملت ایران نیازمند برانگیختن شور و احساسات مذهبی هستند بنابراین اگر ما بتوانیم حمایت علمای ساده‌اندیش را جلب کنیم، به احتمال قوی خواهیم توانست به اهداف خود نائل آییم» (آدمیت، ۱۹۷۶: ۳۰). به نظر می‌رسد در ایران نیروهای مذهبی تا قبل از قیام خرداد ۱۳۴۲ رابطه خصمانه‌ای با پادشاهان نداشته و به سلطنت مشروطه رضایت می‌دادند، اما رابطه رضاشاه و محمدرضاشاه با روحانیت جدای از اینکه با دوره‌های قبل تفاوت داشت در نوع برخورد این دو نیز با روحانیت تفاوت‌هایی دیده می‌شود، پهلوی دوم برخلاف پدرش با روحانیت مراوده می‌کرد و مخالف روحانیون وابسته به طیف تندرو مانند نواب صفوی و امام خمینی پس از قیام پانزده خرداد بود، اما بدنه اصلی روحانیت را متحدی می‌دانست که بی بدیل است و می‌تواند از آن‌ها برای مبارزه و سرکوب چپ‌گرایان بهره‌برد. وی مراکز مذهبی را سرکوب نمی‌کرد و می‌توان گفت این توانایی را نداشت، چراکه روحانیت به قدری با مردم مرتبط بود که هرگونه مخالفت با این طیف، واکنش تند مردم را در پی داشت. در زمان محمدرضاشاه تمام شبکه مؤسسات مذهبی مثلاً مساجد و مراکز آموزش دینی، اجازه فعالیت داشتند، رهبران سیاسی مذهبی در صورت مبارزه فعالانه با رژیم به زندان می‌افتادند که به بدنه روحانیت رادیکال مذهبی وابسته بودند، اما برای فعالیت مذهبی جدا از سیاست هیچ محدودیتی وجود نداشت. (بهروز، ۱۳۸۰: ۲۳۱). تغییر سیاست محمدرضاشاه نسبت به روحانیت و فعالیت‌های مذهبی از آغاز سلطنتش مشخص بود و به گونه‌ای روشن و آشکار در همان آغاز حکومتش در یک سخنرانی تصریح کرده:

«تعالیم مقدس و دستوره‌های جامعی که در هزار و سیصد کسری سال پیش، پیغمبر بزرگ اسلام به پیروان خود داده به اندازه‌ای بلند پایه است و با روح ترقی و تعالی بشری وفق می‌دهد که پس از این مدت با همه ترقیات و تحولاتی که در عالم بشری دست داده، بدون تردید تعلیمات

یگانه عامل سعادت معنوی بشری به شمار می‌رود و در متن همین سخنرانی ادعا کرد که هر وقت مردم مسلمان به احکام و فرایض اسلام عمل کرده‌اند به اوج سعادت و ترقی رسیده‌اند» (میلانی، ۱۳۹۲: ۱۱۳).

شاه برای حمایت از روحانیت در برابر کمونیسم در دهه ۱۳۴۰ ش. به خصوص، به اقدامات مشخص و شگفت‌انگیزی همچون افزایش تعداد مساجد، تکایا و حسینیه‌ها دست زد و باعث شد جبهه میانه روی روحانیت از جمله آیت الله شریعتمداری، آیت الله محمد هادی میلانی و آیت الله محمد ضا گلپایگانی و آیات اعظامی که سیاست را از دیانت جدا و وظیفه خود را حفاظت از اصول و مبانی اسلامی می‌دانستند و آیات اعظامی که سیاست را کاری کثیف می‌دیدند از جمله آیت الله خویی نجفی، آیت الله احمد خراسانی و آیت الله مرعشی نجفی، با سلطنت او همراه گردند.

شاید یکی از نمادهای این تغییر و دگرگونی تصمیم محمدرضاشاه در تأسیس مسجدی در دانشگاه تهران بود که با بنایی که محمدرضاشاه صورت داده بود، مسجدی در کار نبود. این گونه اقدامات نه تنها به خواسته و اراده محمدرضاشاه صورت گرفته بود، بلکه با فشارهای مستقیم و غیرمستقیم بازاریان و طبقه متوسط شکل گرفت که مذهبی بودند و از برنامه‌های تجددخواهی و نوگرایی محمدرضاشاه ناراضی بودند. مشخص بود که محمدرضاشاه با روحانیت سر سازگاری دارد. در این مقطع زمانی، روحانیون و نیروهای مذهبی با توجه به اقداماتی که شاه با یاری ساواک صورت داده بود، اجازه یافتند مدارس علوم اسلامی تأسیس کنند و به تدریس علوم اسلامی بپردازند. در ۱۲ فروردین آیت الله حسین قمی که در نتیجه بی‌اعتنایی رضاشاه در تبعید مانده بود و تبعید را بر ماندن در ایران ترجیح داده بود، طی استقبالی خاص به ایران برگشت. او توانسته بود خود را در میان روحانیت به عنوان فردی مذهبی معرفی کند. تمدن خود را بر پایه خدانشناسی می‌دانست و می‌گفت:

«علاوه بر اعتقادات شخصی، در مقام رئیس مملکت من همواره به ضرورت حفظ و صیانت، دیانت، حیثیت و اعتبار آن کوشا بوده‌ام. تمدنی که بر پایه خدانشناسی و عدم رعایت اصول اخلاقی و معنوی استوار باشد، فاقد اصالت و رسالت است. انقلاب سفید نیز کاملاً براساس تعالیم عالیه اسلامی مبتنی بود تا سال ۱۹۳۶ در سوئیس به تحصیل ادامه دادم بدون آن که یک لحظه از توجه به آداب و سنن ملی و مذهبی خودمان غافل باشم» (پهلوی، ۱۳۷۱: ۳۴).

محمدرضاشاه در طول دوران سلطنتش همیشه سعی می‌کرد فرمان‌های حکومتی و ابلاغیه‌های خود را با نام خدا شروع می‌کرد. مثلاً در فرمان صادره در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشکده افسری چنین شروع می‌کند:

«با تأییدات خداوند متعال ما محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران نظر به اینکه به موجب این فرمان همایون مشارالیه را به درجه... قرین افتخار می‌نمایم» (فراستی، ۱۳۸۲: ۱۸۰).

این‌گونه موارد نشان می‌دهد محمدرضاشاه خود را مذهبی می‌دانسته و به دین معتقد بوده است. اما واقعیت چیز دیگری را نشان می‌دهد به گونه‌ای که از یک سو، به نمادهای مذهبی متوسل می‌شد، به زیارت اماکن متبرکه می‌شتافت در مراسم مذهبی شرکت می‌کرد؛ و از سوی دیگر، در ادامه روند نوسازی، نقش و جایگاه طبقات مذهبی را در جامعه تضعیف می‌کرد و سعی در ساختن جامعه‌ای فارغ از دخالت مذهب داشت و همه این فعالیت‌های مذهبی، تلاشی برای کسب مشروعیت و مبارزه با نفوذ کمونیسم بود.

۶. گنجینه ارتباطی ۱۳۵۷-۱۳۲۰ ش.

ارتباط گر ماهر باید بتواند با ارزیابی تمامی عوامل موثر در ارتباط، الگویی منظم و منسجم برای بیان آنچه در ذهن دارد و می‌خواهد بر زبان جاری سازد طراحی نماید. ارتباط کارآمد موجب می‌شود در باورها یا تصویر مربوط به متغیرهای مستقر در بطن نظام ارتباطی فرهنگی تغییر ایجاد گردد تا بر این اساس امر ذهنی را به امر عینی بدل سازد. این‌گونه تصویرسازی‌ها و بیانات زبانی در گفتارها و نوشتارهای محمدرضا شاه دیده می‌شود. محمدرضاشاه در مقاطع مختلف سلطنت خود برخوردهای متفاوتی با روحانیت داشته است. این مقاطع را می‌توان در سه دوره مختلف مورد بررسی قرار داد:

۱-۶. دوره اول (۱۳۲۰-۱۳۳۲)

از شروع سلطنت محمدرضاشاه در سال ۱۳۲۰ شروع و تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را در بر می‌گیرد. تا حدود دهه ۱۹۲۰ اغلب اصلاح‌طلبان ایرانی تمایل چندانی به تعقیب و یا حتی طرح ایده انقلاب نشان نمی‌دادند، چراکه از دیدگاه مذهبی، سلطنت سازوکاری مشروع به شمار می‌آمد. (میلانی، ۱۳۸۱: ۳۷). فقهایی چون شیخ مفید، شیخ طوسی، محقق حلّی و علامه حلّی در ازای عدالت و اخلاص سلطان، قدرت حاکم را به عنوان قدرت مشروع شناسایی می‌کنند و اوامر وی را مطاع می‌دانند (عنایت، ۱۳۸۹: ۲۹۷). محمدرضاشاه با توجه به این‌گونه آراء خود را به بدنه روحانیت متصل می‌کرد. اکثریت علما بر این اعتقاد بودند که ولایت سیاسی از ولایت شرعی جداست، ولی می‌بایست تحت سایه ولایت شرعی عمل نمایند و پس اطاعت و آمریتی مشروع است که با تعالیم اسلامی سازگار باشد (مطهری، ۱۳۵۴: ۱۵۴) این دوره را می‌توان دوره آزادمنشانه رژیم پهلوی نامید؛ چراکه خفقان رضاشاهی تمام شده بود و دوره خودکامگی محمدرضاشاه هنوز شروع نشده بود و محمدرضاشاه هنوز آن چنان قدرت نگرفته بود که بتواند مجزا از روحانیت و مذهب به اداره امور بپردازد. او مشروعیت خود را از دین می‌گرفت در نتیجه برای بقا نیازمند حمایت روحانیون و نیروهای مذهبی بود. در تاریخ معاصر ایران دو نوع نظام سیاسی مورد بحث فقه‌های شیعه بوده است نظام سیاسی مشروطه و ولایت فقیه (فیرحی، ۱۳۸۲: ۱۶۶-۱۴۴).

این دوره شاه ایران به معنای واقعی مشروطه بود و خود را حامی مبانی اسلام می‌دانست. به واسطه معطوف شدن عمده توجه شبکه‌های امنیتی شاه به مقابله با کمونیسم و ناسیونالیسم، نیروهای اسلامی فرصت مناسبی برای گسترش یافتند (میلانی، ۱۳۸۱: ۱۳۸). چنانکه اشاره شد شاه در سخنانش، خود را مذهبی می‌دانست و مورد تایید روحانیت بود، در این دوره هیچ گروه مذهبی را مخالف خود نمی‌دانست و می‌خواست با همراه کردن روحانیت با رژیم، بر فعالیت‌های پنهانی حزب توده فائق آید و ضمن احترام به ساحت روحانیت و تسلیم در برابر آراء و افکار و نصایح مراجع دینی متقابلاً از ایشان تایید دریافت می‌کرد (رحمانی، ۱۳۸۹: ۱۳۱-۱۱۳). هر چند رابطه شاه با نیروهای مذهبی در این دوره متشنج نبود اما حوادثی رخ می‌داد که شاه ناچار نیروهای مذهبی را به دست داشتن در آن متهم می‌کرد. آنطور که در کتاب مأموریت برای وطن تصریح کرده: (بعداً معلوم شد که [جناب ضارب] با بعضی از متعصبین دینی رابطه داشته است) (پهلوی، ۱۳۴۰: ۱۰۳). به هر شکل دولت و شاه می‌خواستند از این حرکت به نفع رژیم بهره‌برداری کنند در نتیجه در دو بیانیه جداگانه این توطئه را به اطلاع مردم رساندند و نیروهای مذهبی به گفته شاه متعصب را یکی از عوامل این سوءقصد معرفی کردند. شاه پس از پایان عمل جراحی خطاب به ملت گفته بود: «برای خدمت به کشور و میهن عزیز اصابت چند گلوله اهمیتی ندارد و اراده ما در نیل به هدف‌های عالی مملکتی تزلزل ناپذیر خواهد بود» (تربتی‌سنجایی، ۱۳۸۱: ۹۱) شاه از این ماجرا نهایت بهره را برد و تصاویری را در حالی که بر روی تخت بیمارستان خوابیده بود در روزنامه‌ها پخش می‌کرد در پیام رادیویی خود به ملت ابتدا از «فضل خدا و رحمت الهی» برای نجات جان‌ش سپاس گفت و از عموم اهالی که برای نجات جان‌ش دعا کردند تشکر و قدردانی نمود. می‌گفت:

«از اینکه در این موقع عموم طبقات اهالی با خلوص کامل برای سلامتی من ابراز احساسات نمودند مراتب رضایت و خشنودی خود را اظهار می‌دارند» او در ادامه با بیان اینکه از مردم قدرشناسی مانند ملت ایران انتظاری جز این نداشته می‌گوید: «البته انتظار من هم همین بود، زیرا به شهادت تاریخ مردم کشور ما در مقام حفظ شئون ملی هیچ وقت دستخوش اغراض بدخواهان نگردیده و غریزه ذاتی خود را که خلوص و صمیمیت است به منصفه ظهور رسانیده‌اند» وعده می‌داد که «اگر چه چند روزی به واسطه این حادثه مجبور به استراحت و معالجه است» اما ادعا می‌کرد «بدیهی است که این گونه حوادث خللی به استحکام عقیده و ثبات من در راه خدمت به وطن دارد نمی‌سازد» (پهلوی، ۱۳۲۷: ۱۳۲).

ضارب خود اذعان کرده بود که مذهبی است و به آیین اسلام معتقد می‌باشد. او باورهای دینی هم داشت. تلاش ناکام فخر آرای موج جدید عاطفی مردم را به سمت شاه حواله کرد. شاه با مستمسک قرار دادن این حادثه کوشید تا بر قدرت خود بیفزاید و مخالفان را سرکوب کند.

۶-۲. دوره دوم: ۱۳۴۱-۱۳۳۲ ش.

این دوره پس از کودتای ۱۳۳۲ را در بر می‌گیرد، وقایع سال ۱۳۳۲ محمدرضاشاه را متوجه کرد که باید در زندگی، تنها و پر قدرت قدم بردارد و مواظب تحولات درونی دربار و فعالیت نزدیکان باشد. در این دوره زمانی شاه در پی آن بود تا در کنار روحانیت حمایت آن‌ها را از دست بدهد. در این مقطع زمانی شاه گاهی برخی از روحانیون را از جمله آیت الله کاشانی به دست داشتن در قدرت یابی مصدق متهم می‌کرد، اما ارتباط خود را با نیروهای مذهبی حفظ کرد. شاه این اتفاق را برای خود مفید ارزیابی کرد و اعتقاد داشت که این حادثه بر محبوبیت او نزد مردم افزوده است. می‌گفت:

«بلافاصله بعد از سوء قصد سال ۱۳۲۷ ش. بار دیگر اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان نسبت به من احساسات گرمی ابراز داشتند چرا که دریافته بودند که نابودی من، کشور را در چه هرج و مرج و نابسامانی و خون ریزی ... فرو می‌برد. در این زمان به گفته او میان حکومت و روحانیت فاصله ای نبود و روحانیت از حامیان رژیم در این زمان بودند. در اینجا باید بگویم که جامعه روحانیت نیز در این ابراز احساسات عمومی شریک و سهیم بود و برجسته‌ترین روحانیون و مراجع مذهبی کشور صریحاً اعلام داشتند که نجات مرا معجزه‌ای برای ایران می‌دانند» (پهلوی، ۱۳۷۱: ۴۹)

محمدرضاشاه از این سوء قصد و حادثه به صورت یک فرصت طلایی و عالی برای تقویت و تحکیم موقعیت خود به عنوان شاه مشروطه ایران نیز استفاده کرد (لاینگ، ۱۳۷۱: ۱۳۸). خود را شاه مشروطه نامید چنانکه حکومتی مورد نظر روحانیت پدید آمد و پیداست او نامی از مخالفت روحانیت و نیروهای مذهبی نیاورد و خود را شخصیتی مذهبی می‌داند، اما با روی کار آمدن مصدق و قدرت یابی جبهه ملی، محمدرضاشاه که حادثه سوء قصد ۱۳۲۷ هنوز در خاطرش بود، بر سرکوب مخالفین تاکید کرد.

به دلیل سوء قصد ۱۳۲۷ و مشکلاتی که در سال ۱۳۳۲ پیش روی حکومت پهلوی دوم قرار گرفت باعث شد شاه از شیوه آزادمنشانه دوره قبل کناره گرفته و به بهانه سرکوب مخالفین و سامان دادن به اوضاع متشنج پس از کودتا، به سوی تمرکز قدرت گراید. پس از آنکه شاه دکتر مصدق را از نخست وزیری برکنار کرد مردم طی تظاهراتی عظیم از مصدق دفاع می‌کردند. «شعار یا مرگ یا مصدق شعار رایج روز بود» (میلانی، ۱۳۹۲: ۱۸۷). شاه مجبور شد دوباره مصدق را به نخست وزیری برگزیند. آیت‌الله کاشانی نقشی اساسی در بازگرداندن مصدق به قدرت بازی کرده بود. وی از مصدق خواسته‌هایی در راستای اسلامی کردن حجاب زنان در ادارات و اسلامی کردن قوانین داشت که این خواسته برآورده نشد و بیم نیروهای مذهبی و مصدق فاصله افتاد و شاه قدر این فرصت را نیک می‌دانست و با نزدیک شدن به نیروهای مذهبی مصدق را منزوی ساخت از این پس رابطه شاه با نیروهای مذهبی رو به گرمی رفت. اما انتخاب ثریا اسفندیاری برای ازدواج از سوی شاه، خشم نیروهای مذهبی را به همراه داشت.

با قدرت‌یابی جبهه ملی در اوایل دهه ۳۰ شاه احساس می‌کرد تنهاست و هیچ حامی برای او وجود ندارد، اما نیروهای مذهبی و در صدر آنان آیت الله بروجردی خواستار اتحاد ملی ایرانی رهبری شاه در برابر انگلیس بودند. آوی مخالف شرکت مستقیم روحانیت در سیاست بود، در واقع پیرو همان مشی فکری آیت الله نائینی بود. در حقیقت آیت الله بروجردی خطر اصلی را سلطه انگلیس می‌دانستند و خواهان حضور شاه در ایران بودند. شاه در سال ۱۳۳۸ با یک مانع جدی بر سر راه اصلاحات ارضی مواجه بود و آن هم مخالفت جدی و منسجم روحانیت شیعه بود. آیت الله بروجردی طی پیام‌های متعددی به شاه مخالفت خود را با هرگونه تحدید مالکیت که پیامد اصلاحات ارضی بود اعلام کردند. شاه که می‌دانست آیت الله بروجردی از نفوذ گسترده‌ای میان اقشار مردم برخوردار است لایحه اصلاحات ارضی را به بعد موکول کرد. اما ان را کنار نگذاشت و بدنبال فرصتی بود تا لایحه را از نو به مجلس ارائه کند. مقوله مخالفت علما با توسعه یک فرهنگ غرب‌گرا و ستایش شاه از ایران پیش از اسلام بود. حضور هزاران غربی در ایران، در کنار احداث صدها سینما که به نمایش فیلم‌های مبتذل غربی می‌پرداختند و نیز وجود دیسکوها و مشروب‌فروشی‌ها و نماد اوج گیری فرهنگی غیرایرانی بود که به عقیده علما برای مذهب تشیع خسارت آمیز می‌نمود.

بعد از کودتای ۱۳۳۲ش. شاه به سمت اقتدار گرایی و مطلق گرایی گرایش پیدا کرده بود، اما آیات اعظام علی‌الخصوص آیت الله بروجردی نسبت به اعمال شاه حساسیت نشان می‌دادند. شاه می‌خواست در سکوت علما، حزب توده و چپ‌گرایان را به بهانه سوء قصد و اعمال مخالف رژیم سرکوب کند که با مخالفت وی مواجه شد البته با ماهیت رژیم در این زمان مخالفت نشد، بلکه در طرز برخورد تغییر بوجود آمده بود. علما به این خاطر با محمدرضا شاه برخورد جدی نمی‌کردند که اعمال او را نتیجه فشارهای دولت‌های بیگانه می‌دانستند چنانکه آیت الله بروجردی در این باره می‌گویند:

«می‌دانم که شعائر اسلامی از سوی شاه و خانواده‌اش رعایت نمی‌شود، لکن چه باید کرد که فشار اجانب در کار است و من بیش از این مصلحت نمی‌دانم که دولت تضعیف شود، زیرا شاه از خودش اختیاری ندارد و تحت فشار دولت‌های بیگانه است و اگر شاه احساس کند که جای پایش در ایران سست است برای حفظ خود تسلیم بیگانه می‌شود، به این جهت است مصالح مملکت و اسلام را به او تذکر می‌دهیم اما جوان است و مغرور» (منظور الاجداد، ۱۳۷۹: ۱۵۷)

در این دوران یک بار دیگر شاهد مخالفت صریح و قاطع آیت الله بروجردی با اقدامات حکومت هستیم در اردیبهشت سال ۱۳۳۹ش. شاه ایران اوضاع کشور را رو به بهبود معرفی می‌کرد و معتقد بود که با گذشت زمان مخالفان در ایران ضعیف شده‌اند و می‌گفت:

«افکار ارتجاعی همان‌طور که خودتان متوجه هستید روز به روز در مملکت ما ضعیف می‌شود. [...] با این وجود دیدید که آن افکار ارتجاعی و مضحک از میان رفت و ما این کار را

تمام کردیم [...] در دنیای امروز، می‌بینید که همه نوع افکار هست بعضی محافظه کارتر و بعضی نیز ارتجاعی هستند» (پهلوی، ۱۳۳۹: ۹۶۹-۹۶۸).

۳-۶. دوره سوم؛ رویکرد متضاد نسبت به نیروهای مذهبی (۱۳۴۱-۱۳۵۷)

دهه ۱۳۴۰ش. با خلأ ایدئولوژی شروع شد چنانکه شاه با انجام اصلاحات ارضی از قدرت چپ‌گرایان کاسته بود و نیروی غالب دیگر به وجود نیامده بود، اما ناآرامی‌های سال ۱۳۴۲ پیروزی را به نفع نیروهای مذهبی برگرداند و خلأ ایدئولوژیک ایجاد شده در جریان سرکوب، سبب غلبه گفتمان اسلامی بر جامعه ایران شد (وحدت، ۱۳۸۰: ۱۹۸). در نتیجه دولت سعی می‌کرد دین و روحانیت را تحت کنترل خود گیرد (اکبری و بیگدلو ۱۳۹۰: ۲۴-۶). مهم‌ترین اقدام دولت به منظور کنترل و دولتی‌سازی دین، ایجاد سپاهیان دین یا مروجین مذهبی بود (پهلوی، ۱۳۸۲: ۴۴۲). فرمان تأسیس آن در مرداد ۱۳۴۹ صادر شد تا همراه سپاهیان دانش و به منظور نشر و تبلیغ ایدئولوژی پهلوی فعالیت نمایند. سپاهیان دین در محل تبلیغ خویش، موظف به استفاده از لباس روحانیت بودند (اطلاعات، ۱/۸/۱۳۵۰، ص ۴) از اهداف عمده سپاه دین این بود که نقش روحانیت را به عنوان مبلغان دینی از آنان سلب کرده و جایگاه آنان را در جامعه و بین طبقات اجتماعی تضعیف نمایند (علوی نیا، ۱۳۸۹: ۲۴). همچنین شاه تلاش می‌کرد اقدامات خود را بر مبنای دین و اصول دینی توجیه نماید. اهداف تشکیل سپاه دین، علاوه بر تضعیف جایگاه تبلیغی روحانیت، آن بود که انقلاب سفید شاه را بر اساس اصول دینی و مذهبی برای اقشار مختلف اجتماعی توجیه کنند.

به موازات تحکیم بیش از پیش سلسله پهلوی و اتخاذ رویه مستبدانه‌تر از سوی شاهان آن، ایده انقلاب، به گونه‌ای پررنگ‌تر ذهن تحصیل‌کردگان ایرانی را که روند کند پیشرفت کشور برایشان غیر قابل تحمل می‌نمود به خود واداشت. (میلانی، ۱۳۸۱: ۳۷). با رحلت آیت‌الله بروجردی مقطع سوم شروع شد. درگذشت وی برای شاه هم فرصت بود و هم دردسر را فراهم کرد. پس از فوت هر مرجع تقلید شاه ایران به عنوان پادشاه کشوری شیعه مسلک پیام تسلیتی به کسی که جانشین مرجع در گذشته به حساب می‌رفت ارسال می‌کرد. ارسال این پیام از سوی شاه باعث می‌شد شاه فرصتی پیدا کند تا در انتخاب جانشین مرجع فوت شده نقش بازی کند. وی خواستار انتقال مرکز مرجعیت از قم به نجف بود. او واهمه داشت که اگر قم همچنان مرکز ثقل فکری و معنوی تشیع قرار گیرد به کانون قدرتی علیه او و برنامه‌های آرمانی او بدل شود و به همین دلیل رغبتی تمام داشت تا کانون اصلی حوزه‌های علمیه را به نجف منتقل سازد. شاه بدنبال مرجعیت آیت‌الله حکیم بود چرا که می‌دانست ایشان از علمایی هستند که از دخالت در سیاست پرهیز خواهند کرد. در این فضای پر هراس شاه بدنبال شخصیتی بی‌خطر مانند آیت‌الله حکیم و انتقال مرکز فکری شیعه به نجف شد. در این فضای نبود مرجعیتی واحد هر کدام از دولت مردان من

جمله امینی نخست وزیر به دیدار علما می‌رفتند. امینی به دیدار آیت‌الله خمینی رفت و در این دیدار وی به امینی گفتند.

در این دوره سرکوب روحانیت توسط شاه شروع شد و او مایل نبود تا روحانیتی وجود داشته باشد تا قوانین حکومتی را بر مبنای احکام اسلامی مورد سنجش قرار دهند بنابراین با قدرتمند بودن روحانیت مخالف بود و عناد و کینه ورزی می‌کرد. اوایل دهه ۴۰ ش. آغاز درگیری‌های رژیم و روحانیت بود. در همین زمان اصلاحات ارضی شاه شروع شد و لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، انقلاب سفید، قضیه کاپیتولاسیون مطرح شد که با حمله به مدرسه فیضیه و دستگیری امام خمینی (ره) انجامید. بارها این گروه از نیروهای مذهبی را عمال خارجی می‌دانست و معتقد بود که در هر زمانی به نفع یک دولت خارجی عمل می‌کردند... شاه می‌گفت: «یک دسته دیگر از عمال نفوذ خارجی بعضی از به اصطلاح روحانیون بودند که همه می‌دانیم که بعد از شروع مشروطیت چگونه به خصوص مورد استفاده سیاست یکی از دول خارجی واقع می‌شدند» (پهلوی، ۱۳۴۵: ۹).

محمد رضا شاه در کتاب انقلاب سفید شورش‌های خیابانی سال ۴۲ را بلوایی می‌دانست که در آن تمام مخالفان با یکدیگر متحد شده‌اند و هزینه‌های آن را ملاکینی تأمین می‌کنند که از اصلاحات ارضی ناراضی هستند:

«بلوای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بهترین نمونه اتحاد نامقدس دو جناح ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ بود که با پول دسته‌ای از ملاکین که مشمول قانون اصلاحات ارضی شده بودند انجام می‌گرفت ... این گروه را کسانی وصف می‌کند که توسط اوباشان فریب خورده و تمام نمودهای پیشرفت را تخریب می‌کنند ... اوباشان با فریب خوردگان که در این بلوا شرکت داشتند چه کردند؟ در خیابان‌های تهران به زن‌های بی دفاع حمله بردند. اتومبیل‌های حامل دختران دانش‌آموز را شکستند. کتاب خانه پارک شهر را آتش زدند، ورزشگاه را خراب کردند. مغازه‌های مردم را به تاراج بردند و بدین ترتیب ترازنامه پرافتخاری را از این اتحاد نامقدس به جای نهادند» (پهلوی، ۱۳۴۶: ۵۰-۴۵).

همو در جای دیگر اشاره کرده:

«پیش‌بینی کردم مسلماً عوامل ارتجاع سیاه که به خاطر حفظ منافع خود مایلند ملت ایران در غرقاب مذلت و فقر و بیعدالتی بماند، قوای مخرب سرخ که هدف آن‌ها اضمحلال مملکت است، در تخریب این برنامه خواهند کوشید ... پس از قیام پانزده خرداد عنوان کرد که پیش‌بینی او درست بوده است. می‌گفت: «این پیش‌بینی کاملاً وارد و واقع‌بینانه بود، زیرا بلافاصله اقدامات تخریبی فراوانی حتی همراه با قتل و شرارت آغاز شد که مهم‌ترین آن‌ها بلوای جنوب و غائله نامیمون تهران در خرداد سال بعد بود ... امام خمینی را رهبر این قیام و گروه می‌دانست و به ایشان نسبت خارجی می‌داد ... این غائله به تحریک عوامل ارتجاع توسط شخصی صورت گرفت که

مدعی روحانیت بود، ولی معلوم نبود خانواده‌ی وی از کجای دنیا آمده‌اند. ... در عوض مسلم بود که این شخص ارتباط مرموزی با عوامل بیگانه دارد» (پهلوی، ۱۳۴۵: ۶۶-۴۵).

بنابراین رابطه شاه و روحانیت با اقتدار شاه ارتباط مستقیم داشت چرا که هر چه به سن شاه و قدرت سیاسی و نظامی حکومتش افزوده می‌شد، از روحانیت دورتر می‌شد و به حمایت و پشتیبانی نیروهای مذهبی کمتر احساس نیاز می‌کرد. تجدد و نوسازی خود را با رویکردی غربگرایانه مطرح می‌کرد و بیشتر خواهان رابطه با آمریکا می‌شد. می‌خواست هرچه بیشتر نقش روحانیت را در کشور کم رنگ سازد و با تأسی از غرب بدنبال پیاده سازی الگوی سکولاریسم بود. از دهه ۴۰ به بعد هویت شاه و دولت آنقدر به یکدیگر گره خورده بود که دیگر کسی حساب این دو را از هم جدا نمی‌دانست. به هر حال همین سیاست گریز از مذهب، مشروعیت شاه را از وی ستاند. در این دوره زمانی است که ایات اعظام طی نامه‌هایی از محمد رضا شاه می‌خواهند تا بر طبق آیین اسلام و قانون اساسی مشروطیت عمل نمایند. بیشتر مراجع دینی بدنبال اجرای سیاست اسلامی بودند اما هیچ یک از مراجع دینی به جز امام خمینی خواهان سرنگونی رژیم پهلوی نبودند. با ورود امام خمینی به صحنه سیاسی، مخالفت با حکومت شکل جدیدی پیدا کرد و در نتیجه تضاد منافع حکومت و نیروهای مذهبی بوجود آمد و رابطه شاه با نیروهای مذهبی که شاه به آن‌ها «مرتجعین» می‌گفت شکل دیگری یافت. اعتقاد داشت که گروه‌های مذهبی مخالف اقلیتی هستند که از فرانسه رهبری می‌شوند و رهبری اقلیت آشوبگر و فریب خورده جریان روحانیت از نوفل‌لوشاتو بوسیله پیرمردی که ادعا می‌کرد به نام خدا سخن می‌گوید، صورت گرفت (پهلوی، بی‌تا: ۲۴۲) و اعتقاد داشت که اکثریت با این جریان همراه نیستند.

نتیجه

با توجه به روش تحلیلی که برگزیدیم و به بررسی گفتارها و نوشتارهای محمدرضاشاه پرداخته شد، روشن شد که وی با برساختن جهان موجود و قابل مناظره خود سعی کرده است دیدگاه خود را با شیوه‌ای خاص در سخن گفتن بیان دارد. این شیوه مملو از استعارات و کنایه‌ها و تفاسیری بود که وی در ذهن خود داشت و آن‌ها را هنگام بازتعریف «دیگری» که ریشه در تجربیات شخصی و اجتماعی و تاریخی داشت، مورد استفاده قرار می‌داد. این دیگری‌های شاه که از تجربیات تلخ دوران کودکی و زمامداری پدر برایش برجای مانده بود سبب ساز الگویی در گفتارها و نوشتارهای شاه شده بود که وی تعاملات اجتماعی خود را با این الگو بر زبان جاری می‌ساخت و آن الگویی بود پر از نخوت و غرور نسبت به دیگری و بدگمانی‌هایی که در قبال تعامل با دیگری داشت. آنچه که برای نگارندگان جلب توجه می‌نمود کاربردهای زبانی بود که وی نسبت به دیگری استفاده می‌کرد، چنانکه هر یک از گروه‌های مذهبی را در جایگاه و منزلت زبانی خاصی قرار می‌داد و نسبت به آن‌هایی که بیشتر هراس داشت از کاربرد های استعاری و گروه‌هایی

را که در ذهن او چندان مهم نبودند با کاربرد رتوریک سعی می‌کرد بازگو و توصیفشان کند. از منظر ایدئولوژیک باید گفت که شاه در برابر نیروهای مذهبی انقلابی جبهه گیری سخت تری داشت و آن‌ها بیگانگان اصلی شاه به شمار می‌رفتند که به سختی وی را می‌آزردند این گروه در منزلت استعاری زبانی شاه کاربرد و در پس هر واقعه‌ای که در داخل و یا در کشورهای اطراف رخ می‌داد اقدامات این گروه را جستجو می‌کرد.

آنچه در ارتباط با همسایگی و همنشینی مخالفان در ذهن و زبان شاه باید گفت این که در ارتباط با نیروهای مذهبی و گروههای اسلام را که در دهه ۴۰ ش برای برهه‌ای کوتاه ذهن شاه را درگیر خود ساخته بودند؛ پس از آن که رهبر ایشان امام خمینی (ره) را به خارج از کشور تبعید کرد دغدغه‌های ذهنی وی نسبت به این گروه تا حد زیادی فرو کش کرد و آن‌ها را تا سال آخر سلطنت گروه مخالف به حساب نمی‌آورد و این گروه را فاقد هویت مشخصی می‌دانست، زیرا در مصاحبه‌های خود بارها عنوان کرده بود که مخالفان مذهبی دیگر مشغله‌ای ذهنی برای وی نیستند و فکر می‌کرد هیچ اثر و عارضه‌ای ندارند و می‌توان گفت آن‌ها را فراموش کرده بود و آن‌ها را کسانی می‌دانست که فقط در وقایع سال ۱۳۴۲ در کنار چپ‌گرایان قرار گرفته، وگرنه احساس می‌کرد به تنهایی نمی‌تواند شاه را تهدید کنند و کسانی که با عنوان مذهبی با وی نجات‌بخشند را نمی‌توان دشمن دانست. او نیروهای مذهبی مخالف را عده‌ای قلیل می‌دانست که در برابر مذهب‌یونی که از او حمایت می‌کنند، قابل مقایسه نیستند و بر زبان این گفته جاری بود که: «ملاها دانش را به خود اختصاص می‌دادند تا قدرت را در دست داشته باشند حالا به کلی ناپدید شده‌اند و دیگر خاطره‌ای بیش نیست.» شاه می‌خواست به هر نحوی که شده ثابت کند که رژیم او با رژیم پدرش، حداقل از حیث سیاسی متفاوت است. می‌توان گفت که ادعا می‌کرد انتقادپذیر است و در همین رابطه بود که فشارهایی را که در دوران پدرش بر نیروهای مذهبی و کمونیست‌ها وارد بود، را برداشت و می‌خواست آن‌ها در بدنه حکومت بکار گیرد. ایران را کشوری قربانی شده در تحولات بین‌المللی می‌دانست و قرار بر این داشت که ایران را از درون قدرتمند سازد تا حوادث روزگار او را در هم نیچد. بنابراین بدنبال کسب حمایت نیروهای مذهبی بود آزادی‌های آن‌ها را در عرصه فعالیت‌های مذهبی افزایش داد برایشان منبع درآمدی در نظر گرفت و بارها و بارها از مذهبی بودن خود سخن می‌گفت، خود را به بدنه جامعه و نیروهای مذهبی چسبانده بود تا از گزند تهدیدهای آن‌ها در امان بماند. در نهایت می‌توان نتیجه گرفت که در این دوران وی رفتاری دوگانه نسبت به گروههای مذهبی داشته و آن‌ها را به موافقان و مخالفان تقسیم می‌کرد این درحالی بود که شاه گرچه نیروهای مذهبی را در حاشیه قرار داده بود، در ذهن و زبان وی از منزلت زبانی خاصی برخوردار بوده‌اند.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۹). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی و لیلایی، تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۹۰). *تاریخ ایران نوین*، ترجمه شهریار خواجهان، بی‌جا: بی‌نا.
- آبراهامیان، یرواند، اشرف، احمد، همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۶). *جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آدمیت، فریدون (۱۹۷۶). *ایدئولوژی انقلاب مشروطه*، تهران: بی‌نا.
- آوری، پیتر (۱۳۷۹). *تاریخ معاصر ایران*، ج ۳، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی.
- اشرف، احمد (۱۳۷۴). «توهم توطئه»، گفتگو، شماره ۸، صص ۴۶-۷.
- اشرف، احمد، بنوعیزی، علی (۱۳۸۸). *طبقات اجتماعی: دولت و انقلاب در ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- اکبری، محمدعلی؛ بیگدلو، رضا (۱۳۹۰). «پهلویسم: ایدئولوژی رسمی دولت محمدرضا پهلوی در دهه ای ۱۳۴۰-۱۳۵۰ش»، فصلنامه گنجینه اسناد.
- الگار، حامد (۱۳۸۸). «نیروهای مذهبی در قرن بیست» در *تاریخ کمبریج ایران*، جلد ۷، دوره پهلوی، ترجمه تیمور قادری، تهران: انتشارات مهتاب.
- اورنگ، قدرت‌الله (۱۳۴۹). *عظمت شاهنشاهی ایران در عصر سلطنت شاهنشاهی آریامهر*، تهران: بی‌نا.
- ایگلتون، تری (۱۳۸۱). *درآمدی بر ایدئولوژی*، ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران: نشر آگه.
- برژنسکی، زینگو (۱۳۶۲). *اسرار سقوط شاه*، ترجمه حمید احمدی، تهران: جامی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، ناقد، سال ۲۱، شماره ۲، صص ۳۰-۱۳.
- بهروز، مازیار (۱۳۸۰). *شورشیان آرمان‌خواه*، ترجمه مهدی پرتوی، تهران: ققنوس.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۰). *مأموریت برای وطنم*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____ (۱۳۴۵). *انقلاب سفید*، تهران: کتابخانه پهلوی.
- _____ (بی‌تا). *بسوی تمدن بزرگ*، تهران: کتابخانه پهلوی.
- _____ (بی‌تا). *نشریه فرهنگی پهلوی*، بی‌جا، بی‌نا.
- _____ (۱۳۷۱). *پاسخ به تاریخ*، ترجمه شهریار ماکان، تهران: انتشارات شهر آب.
- _____ (بی‌تا). *شاه گفتارهای مذهبی*، ج ۱، ری: آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم.

- _____ (بی تا). مجموعه تألیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایونی محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران، [۱۰ ج]، ج ۱۰ تا ۱۰.
- تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد (بی تا). دو جلد، چاپ مرکز، اسناد انقلاب اسلامی.
- تربیتی سنجابی، محمود (۱۳۸۱). پنج گلوله برای شاه، تهران: بی تا.
- جعفری هرنندی، محمد (۱۳۷۹). فقها و حکومت، تهران: انتشارات روزنه.
- خمینی، روح الله (۱۳۷۰). صحیفه نور، جلد اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- _____ (۱۳۹۶ق). خطبه‌های تاریخی و انقلابی امام خمینی، گروه پانزده خرداد.
- دیبا، فریده (۱۳۷۹). دخترم فرح، تهران: به آفرین.
- رجبی، محمدحسن (۱۳۷۳). زندگینامه سیاسی امام خمینی (ره)، ج ۱، تهران: سپند.
- رحمانی، هما (۱۳۸۹). «بررسی روند تعاملات علمای دینی و محمدرضاشاه»، فصلنامه سیاست، دوره ۴، شماره ۳، صص ۱۱۳-۱۳۲.
- ریکتور، پل (۱۳۸۲). ایدئولوژی و اتوپیا، ترجمه احمد بستانی، تهران: نامه مفید.
- زونیس، ماروین (۱۳۸۷). روانشناسی نخبگان سیاسی ایران، ترجمه پرویز صالحی، سلیمان امین زاده و زهرا لبادی، تهران: نشر چاپخش.
- _____ (۱۳۷۰). شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- شاعری، احمد (۱۳۵۰). عصر همیشگی شاه و مردم، تهران: بی تا.
- صفا، ذبیح‌الله (بی تا). تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران: دانشگاه تهران.
- علم، اسدالله (۱۳۷۲). یادداشت‌های علم، جلد ۱ و ۲، تهران: کتابسرا.
- عنایت، حمید (۱۳۸۹). اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.
- فالاحی، اورینا (۱۳۷۸). مصاحبه با تاریخ سازان، ترجمه مجید بیدار نریمان، تهران: جاویدان.
- فراستی، رضا (۱۳۸۲). آشنایی با فرمان‌های دوره پهلوی؛ دوره محمدرضا پهلوی، تاریخ معاصر ایران، س ۷، ش ۲۸، صص ۲۰۶-۱۶۳.
- فیرحی، داوود (۱۳۸۲). نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران: انتشارات سمت.
- لاینگ، مارگات (۱۳۷۱). مصاحبه با شاه، ترجمه اردشیر روشنگر، تهران: نشر البرز.
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۴). سیری در نهج البلاغه، قم: انتشارات صدرا.
- منظورالاجداد، محمدحسین (۱۳۷۹). مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، تهران: انتشارات شیرازه.

- میلانی، عباس (۱۳۸۰). *معمای هویدا*، تهران: نشر اختران.
- میلانی، محسن (۱۳۸۱). *شکل‌گیری انقلاب اسلامی، ترجمه‌ی مجتبی عطار زاده*، تهران: گام نو.
- نجفی، محمد باقر (۱۳۵۵). *شاهنشاهی و دینداری*، تهران: مرکز ارتباط جمعی.
- وارن، الیویه (۱۳۵۵). *شیر و خورشید*، تهران: چاپ کیهان.
- وحدت، فرزین (۱۳۸۰). *رویاری فکری ایرانیان با مدرنیت*، ترجمه‌ی مهدی حقیقت خواه، تهران: ققنوس.
- وینسنت، اندرو (۱۳۷۱). *نظریه‌های دولت*، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- هنرمند، منوچهر (۱۳۴۹). *پهلویسم مکتب نو، بی جا، بی نا*
- هویدا، فریدون (۱۳۸۲). *سقوط شاه*، ترجمه‌ی ج. ا. مهران، تهران: اطلاعات.
- یورگنسن، ماریان، فیلیپس، لوئیز (۱۳۸۹). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

مجموعه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها

- برگزیده‌ای از نوشته‌ها و سخنان شاهنشاه آریامهر، نشریه کتابخانه پهلوی، شهریور ۱۳۴۵.
- برگزیده‌ای از نوشته‌ها و سخنان شاهنشاه آریامهر، نشریه کتابخانه پهلوی، از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱.

- بیانات شاهنشاه خطاب به نمایندگان مجلس شورای ملی، چاپ کیهان ۱۳۴۶.
- بیانات، مصاحبه‌ها و پیام‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاه از ۶ بهمن ۱۳۵۱ تا بهمن ۱۳۵۲، اداره کل انتشارات وزارت اطلاعات.
- متن مصاحبه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر با نمایندگان وسایل ارتباط جمعی، اداره کل انتشارات وزارت اطلاعات و جهانگردی، آبان ۱۳۵۳.

اسناد و روزنامه‌ها

- اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۷۴، ج ۱، چ ۲، تهران، مرکز اسناد
- اسناد لانه‌ی جاسوسی امریکا، ج ۱ و ۸، ۱۳۷۴
- اسناد مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، شماره ۱ / ۸۴۴- ۵۰۹- ۱۴۵، اداره کل اطلاعات و مطبوعات دربار شاهنشاهی
- اطلاعات، ۴ بهمن ۱۳۴۱، به نقل از صالحی نجف آبادی: توطئه شاه بر ضد امام خمینی (ره)، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا
- خمینی، روح‌اله (۱۳۵۸). «همه روحانیون را به یک چشم نگاه کنید»، اطلاعات، ۱ مهر ۱۳۵۸.
- روزنامه‌ی اطلاعات ۱۳۳۹/ ۵/۶

- وزنامه اطلاعات و کیهان، ۷ بهمن ۱۳۴۱
- تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ویراستار جواد منصور، تهران.
- مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱ / ۳۵۳۲- ۳۶- ۳۲۴۳- ۱۳- ۴۵، گزارش اداره دوم سیاسی وزارت خارجه دولت شاهنشاهی، آرشیو اسناد حوزه ریاست جمهوری، سند شماره ش ب- ۱۹۷- ۵، ۲ / ۳ / ۱۳۵۴.
- Potter, j. and Wetherell , m (1987). *Discourse and social psychology*, London: Sage.
- Wetherell, m. and potter, j(1992). *mapping the language of racism: Discourse and the legitimation*. Hotmel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.